قواعد فقهى و محيط زيست

«قسمت اول»

محمدعلى سلطانى

تحول و دگرگونيهاى عميقى كه در زندگى انسان در نيمه دوم قرن بيستم به وجود آمد، مسائل و موضوعات تازه اى در زندگى او ايجاد كرد كه با مسائل انسان در گذشته تفاوت بسيار داشت. اين مسائل و مباحث تازه، به سبب تأخرى كه در پيدايش مدرنيته در جهان اسلام داشت، با تأخير به قلمرو مباحث استنباطى حوزه هاى علميه پا نهاد و از اين رو، در آثار و كتب پيشينيان كمتر مى توان ردپايى از آن يافت. در دهه هاى گذشته پاره اى از اين مباحث در آثار اندكى از فقيهان كه ارتباط نسبتاً بيشترى با جامعه داشته اند، به صورتى كم رنگ ديده مى شود، ولى نه شمول لازم را دارند و نه از ژرفاى مناسبى برخوردارند.

با توجه با اينكه اين مباحث نخست در بيرون از جهان اسلام عرضه شد و انتقال آن به جهان اسلام با تأخير و نيز ناقص بود و به علت احتياط و پرهيز و بدبينى كلى حوزه هاى علميه نسبت به توليدات غرب ـ حتى نسبت به انديشه هاى توليدى غرب ـ انتقال آنها به قلمرو مباحث حوزوى بسيار ناقص تر از انتقال آنها به جهان اسلام بود.

بنابراين، اين قبيل بحثها در حوزه ها و به ويژه در قلمرو اجتهاد هنوز بسيار ابتدايى و سطحى است و از آنجايى كه چنين مقوله هايى به صورت گسترده، بر جهان اسلام تحميل شده است و ديگر نمى توان صورت مسأله را پاك كرد، راه گريزى جز نگاههاى اجتهادى و استنباطى به اين مباحث و مطالعه و پژوهش ژرف در آنها و استخراج قواعد كلى از عمومات و اطلاقات آيات و روايات و بهره گيرى از داده هاى خرد بشرى وجود ندارد.

اين مباحث بسيار گسترده و فراوان اند و هر روز موضوع جديدى بدان افزوده مى شود و سرعت پيدايش اين قبيل موضوعات و شتاب و تطور و تحول آن به قدرى بالاست كه اجازه هرگونه ترديد، تأمل و پرداختن به مباحث كاوش شده يا از رده خارج شده را به حوزه ها و اجتهاد و استنباط نمى دهد.

امروزه پرداختن حوزه هاى علميه به مقوله هاى بسيار واضح و روشن كه قرنها روى آن كارشده است و به طور قطع مى توان گفت هيچ انديشه نو و برداشت تازه اى در آن قلمرو امكان ظهور و بروز ندارد و هر آنچه هست نقل قولها و تلنبار كردن آثار و نوشته ها و هدر دادن وقت، عمر و هزينه هاست، چيزى جز گريز از مسؤوليتهاى اصلى و جدى خود نيست.

مباحثى چون طهارت، صلات، صوم، زكات و ... قرنهاست كه در حوزه ها مطرح و درباره آنها به شكل اجتهادى بحث شده است و هيچ انديشه نوى زمينه ظهور ندارد و ديدگاههاى فقيهان امروز، در حوزه هاى ياد شده بر انديشه و آراء فقيهان گذشته چيزى نيفزوده است.

به اميد آن كه روزى بين حوزه استنباط و زندگى مردم هماهنگى به وجود آيد و حوزه ها از خلأ موضوع و زندگى مردم از فقر حكم و فتوا رهايى يابند.

اين نوشته، كاوشى در يكى از موضوعات مورد ابتلاى جامعه است و آن، انسان و طبيعت است كه فقيهان هنوز آن را به صورت جدى در قلمرو فقه وارد نكرده اند.

در اين مقاله تلاش خواهد شد تا با استفاده از آيات قرآن و روايات به استنباط احكام مرتبط و زاييده از مقوله «محيط زيست» پرداخته شود.

در آغاز تأكيد مى شود كه اين قواعد جنبه پيشنهادى و خام دارد و كنكاش در اثبات يا رد آن يا توضيح و تشريح جوانب مثبت و منفى آن، به استوار گشتن آن يارى مى رساند. عجالتاً مى توان به موضوعات زير اشاره كرد:

1ـ وجوب حفظ توازن در طبيعت

اين قاعده از سه جهت نيازمند بحث است: الف: مفهوم قاعده; ب: اثبات قاعده; ج: قلمرو قاعده.

1ـ1ـ مفهوم قاعده

مفهوم قاعده آن است كه نظام و توازن موجود در طبيعت صنع الهى است و اين صنع از حكمت، استوارى و درايت بالا برخوردار است و براى حفظ طبيعت و روند آن در مسيرى كه خداى حكيم در نظر گرفته، به آن نيازمند خواهيم بود.

هرگونه دخالت و تصرفى كه موجب به هم خوردن اين نظام و توازن باشد، چون خلاف اراده تكوينى و در نتيجه اراده تشريعى خداوند است، ناروا و تلاش در راستاى حفظ اين توازن، مطلوب خداوند متعال است و بر مؤمنان تحصيل اين مطلوبيت و حفظ آن واجب است.

1ـ2ـ اثبات قاعده

اثبات قاعده نيازمند توضيح و تبيين توازن موجود در طبيعت از نگاه قرآن است. قرآن در آيات بسيارى به وجود توازن در طبيعت اشاره و تأكيد مى كند; از جمله اين آيات مى توان به موارد زير اشاره كرد:

1ـ ( و لقد جعلنا فى السماءِ بروجاً و زيّناها للناظرين و حفظناها من كل شيطان رجيم اِلاّ من استرق السمعَ فأتبعه شهاب مبين و الأرض مددناها و القينا فيها رواسى و انبتنا فيها من كل شىء موزون و جعلنا لكم فيها معايش و من لستم له برازقين و ان

من شىء اِلاّ عندنا خزائنه و ما نُنزّله اِلاّ بقدر معلوم و ارسلنا الرياح لواقح فانزلنا من السماء ماءاً فأسقيناكموه و ما انتم له بخازنين ) [1]

«و ما به يقين در آسمان برجهايى قرار داديم و آن را براى تماشاگران آراستيم و آن را از هر شيطان رانده شده اى حفظ كرديم مگر آن كس كه دزديده گوش فرادهد كه شهابى روشن او را دنبال مى كند و زمين را گسترانيديم و در آنها كوههاى استوار افكنديم و از هر چيز سنجيده اى در آن رويانيديم و براى شما و هر كس كه شما روزى دهنده او نيستيد، در آن وسايل زندگى قرار داديم و هيچ چيزى نيست مگر آن كه گنجينه هاى آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه اى معين فرو نمى فرستيم و بادها را باردار كننده فرستاديم و از آسمان آبى نازل كرديم. پس شما را بدان سيراب نموديم و شما خزانه دار آن نيستيد.»

در اين آيات خداوند متعال تأكيد دارد كه بر طبيعت توازن كلى و عام حاكم است و هر چيزى در جاى خودش قرار دارد. در آسمان برجها قرار داده شده كه افزون بر اهداف خاص، هر كدام از آنها زينت و آرايش براى جهانيان به شمار مى آيد. اين در واقع تأكيدى است بر اينكه زيبايى و جذابيت آسمان در نگاه انسان، مورد توجه و عنايت خداوند متعال بوده و اين زينت مطلوب خداست و از آن حفاظت مى كند. زمين هم با هر آنچه در آن است از هماهنگى مناسب برخوردار است. اين توازن افزون در اصل زمين، در گياهانى هم كه روى زمين مى رويند وجود دارد و اين توازن نيز مطلوب خداوند است.

مخزن همه چيز در نزد خداست و آنچه فرو فرستاده مى شود، متوازن و به مقدار مورد نياز و معين است. حفظ اين توازن، مطلوب و تلاش در راستاى به هم زدن آن مكروه و نامطلوب است.

از جمله اهدافى كه بادها در پى آن اند، انجام دادن لقاح است. پيش تر اثبات شده بود كه اين لقاح در روى زمين و در بين گياهان براى بارورى آنهاست، اما امروزه چنين لقاحى در سطح ابرها براى تدارك باران نيز مطرح است و اگر به اعجاز علمى قرآن باور داشته باشيم ـ كه داريم ـ مى توانيم بين قسمت نخست اين آيه كه در باره مأموريت بادهاست و قسمت ميانى آيه كه بيانگر چگونگى نزول باران است، رابطه اى تنگاتنگ احساس كنيم.

به هر صورت اين آيه از وجود توازن و هماهنگى عام بين همه آنچه در زمين و آسمان و به طور كلى در هستى وجود دارد، ياد مى كند و اين توازن مورد عنايت الهى بوده و هست و خدا نظام هستى را برپايه آن قرار داده و بديهى است كه اين توازن مطلوب الهى است و موضوع اوامر ايجابى خداوندى از مشخصه مطلوبيت و موضوع نهى هاى الهى از نامطلوبيت برخوردار است.

2ـ ( الّذى له ملك السماوات و الأرض و لم يتّخذ ولداً و لم يكن له شريك فى الملك و خلق كل شىء فقدره تقديراً )

«همان كه فرمانروايى آسمانها و زمين از آن اوست و فرزندى براى خويش نگرفته و در فرمانروايى شريكى براى او نيست و هر چيزى را آفريده و آن را درخور خود آن اندازه گيرى كرده است.» [2]

اين آيه اندازه گيرى شدن هر آفريده اى را بيان مى كند. آياتى كه وجود تقدير و اندازه كه در واقع وجود همان توازن و هماهنگى و بسامانى است را نشان مى دهند، فراوان اند. در مواردى به صورت كلى اين موضوع مطرح و در مواردى درباره مصاديق خلقت موضوع توازن يادآورى مى شود. مثلاً در فرو فرستادن آب باران و جارى ساختن آن بر روى زمين آيات هجده مؤمنون، بيست و هفت شورى، يازده زخرف، هفده رعد و ... به اين موضوع مى پردازد.

دلايلى كه براى اثبات قاعده مى توان ارائه كرد، به شرح زير است:

1ـ2ـ1ـ هماهنگى اراده تشريعى با اراده تكوينى

اگر اراده تكوينى خداوند بر نظم و هماهنگى در جهان استوار شده، اراده تشريعى او نيز بر چنين امرى تعلّق مى گيرد، از اين رو خداوند از مخلوقات خود، به ويژه انسان كه موجودى مكلف و مختار است خواسته كه اين نظم را پاس بدارند و از تصرف منافى با چنين سامان بخشى و هماهنگى پرهيز كنند. به تعبير ديگر اگر خواست تشريعى خداوند بر حفظ چنين نظمى استوار نشده باشد و خلاف آن را برتابد، بين اراده تكوينى و اراده تشريعى خداوند تنافى و دوگانگى پيدا خواهد شد و اين امر با حكمت و درايت سازگارى ندارد; در حالى كه خداوند متعال حكيم مطلق است و كار غيرحكيمانه از ساحت قدس او به دور است.

بنابراين مى توان چنين نتيجه گرفت كه خداوند متعال از بندگان خويش خواسته نظم و توازن موجود در جهان هستى را پاس بدارند و از هرگونه عمل مخالف با چنين نظمى به شدت پرهيز كنند. از اين رو تصرفاتى كه بشر در طبيعت انجام مى دهد و باعث به هم خوردن چنين هماهنگى اى مى شود، حتى در سطوح كوچك و محدود، نامطلوب و خلاف رضايت و خشنودى خداوند است.

1ـ2ـ2ـ اقتضاى جانشينى

در آيات متعددى از قرآن بر خلقت انسان به عنوان جانشين خداوند در زمين تأكيد شده و خداوند به طور صريح فرموده: ( انّى جاعلٌ فى الأرض خليفة ) ; «من قرار دهنده جانشين در روى زمين هستم.» [3] و در پى اين اخبار به آفرينش انسان مى پردازد.

بنابراين انسان جانشين خداوند است و جانشين، حق انجام دادن كارى را مخالف اراده و خواست كسى كه به جاى او نشسته ندارد و چون اراده خداوند بر وجود هماهنگى و توازن در طبيعت و هستى تعلق گرفته، جانشين او هم بايد در همين راستا گام بردارد و حق ندارد برخلاف خواست و اراده خداوند كارى انجام دهد. اگر چنين كند، به طور قطع حق جانشينى را به جاى نياورده و از محدوده خلافت پا فراتر نهاده است و بدين صورت از جانشينى كنار گذاشته مى شود. از اين رو انسان براى پاسدارى از عنوان جانشينى خود بايد به حفظ توازن و هماهنگى جهان همت بگمارد.

1ـ2ـ3ـ وجوب حفظ سنت الهى

خداوند متعال از قوانين تكوينى و تشريعى خود به عنوان سنت ياد مى كند. تصرف در سنتهاى الهى و تلاش براى تغيير آن هر چند در محدوده كوچك، از قبيل به هم زدن اكوسيستم موجود در فضاى محيط بر كره زمين، مخالف اراده و خواست الهى و خروج از سنت او به شمار مى آيد و خداوند متعال تبديل سنتهاى خويش را نادرست شمرده است. در قرآن مى خوانيم:

( فلن تجد لسنّت اللّه تبديلاً و لن تجد لسنّت اللّه تحويلاً ) [4]

«هرگز براى سنتهاى خدا تبديلى نخواهى يافت و هرگز براى سنتهاى الهى دگرگونى نخواهى يافت.»

گرچه در اين آيه جمله به شكل نفى بيان شده است و خبر از اين است كه چنين تبديل و تحويلى انجام نمى پذيرد، استفاده نهى از آن روشن و واضح است; زيرا وقتى كارى انجام ناپذير وصف شود، تلاش براى انجام دادن آن به طور حتم مورد رضاى خداوند نيست و ناخشنودى خداوند را در پى دارد و در واقع مفهوم جمله آن است كه هرگز در پى تغيير سنتهاى الهى نباشيد.

 جمله هايى كه در قرآن از تغييرناپذيرى سنتهاى الهى حكايت دارند اعم از سنتهاى تشريعى و تكوينى است و در آنها نوعى پيوند بين رفتارهاى نارواى بشرى و بازتاب آن در به اجرا درآمدن اراده تكوينى الهى نسبت به نزول عذاب، ديده مى شود. اگر عذابهاى دنيوى را كه در گذشته بر اقوام به سبب ارتكاب گناه نازل مى شد عذابهاى آنى و بدون طى مراحل ندانيم و آن را همان گونه كه خداوند متعال يادآورى مى كند، طبق سنت و قوانين خاص جارى در نظام هستى بدانيم و باور داشته باشيم كه ( ابى اللّه ان يجرى الأمور اِلاّ بأسبابها ) ; «خداوند از اينكه كارها را بدون ابزار و وسايل آن انجام دهد ابا و اكراه دارد.» مى توانيم چنين نتيجه بگيريم كه اعمال و كردارهاى عذاب آور آنان تنها كردارهاى مرتبط با نهى هاى تشريعى خداوندى نبوده است; بلكه رفتارهاى مخالف با اراده تكوينى خداوند در نظام هستى هم مد نظر بود; چيزى كه امروزه به سبب تسلط بيشتر انسان بر طبيعت و تخريب مداوم آن، بايد آن را بزرگ ترين گناه بشر دانست كه عذابهاى بى شمارى را از قبيل بيماريهاى ناشى از به هم خوردن اِكوسيستم موجود در طبيعت يا حوادث ناگوار طبيعى كه در شكل سيلها و بارندگيهاى غير موسمى و سرما و گرماهاى نامتعارف ظهور مى كند، به دنبال دارد.

در هر صورت ناروايى مخالفت با سنتهاى الهى، اقتضاى جانشينى انسان و هماهنگى اهداف تشريعى و تكوينى خداوند، مقتضى لزوم حفظ توازن و بسامانى موجود در طبيعت است و هرگونه عمل و رفتار مخالف چنين امرى نامطلوب و در نتيجه نامشروع است.

1ـ3ـ قلمرو قاعده

اين قاعده هر نوع رفتار مخالف اهداف تكوينى الهى را كه موجب بر هم زدن توازن موجود در طبيعت باشد، شامل مى شود و آن بخش از تصرفات انسانى كه موجب تقويت و استحكام چنين توازنى باشد يا آنكه تصرف به گونه اى باشد كه زيان جبران ناپذيرى در سيستم طبيعت ايجاد نكند، از شمول قاعده خارج است.

زيان جبران ناپذير، زيانى است كه به هيچ وجه قابل تدارك نباشد از قبيل از بين بردن گونه هاى خاص حيوانى يا گياهى يا تصرفاتى كه موجب پيدايش انواع خاصى از بيماريها يا خروج پديده هاى طبيعى از روند متداول و طبيعى آن باشد. اين گروه از زيانها جبران ناپذيرند و به حتم با قاعده لزوم حفظ توازن طبيعت منافات دارند.

همچنين قاعده حفظ توازن نظام طبيعت در مورد توالد و تناسل نيز كاربرد دارد. اگر ازدياد جمعيت بشر به گونه اى باشد كه تداوم آن موجب بهره گيرى فزون تر انسان از طبيعت و در نتيجه تخريب آن شود و توازن موجود را از بين ببرد مى توان با استناد به اين قاعده از ازدياد نسل بشر در روى كره زمين جلوگيرى كرد. چنان كه اگر توليد فزون تر و بهره گيرى بيش از حد از امكانات موجود در طبيعت نيز موجب به هم ريختن توازن مورد نظر گردد، مى توان با استناد به همين قاعده از آن جلوگيرى نمود.

اگر نوع خاصى از سعى و تلاش انسان باعث تخريب و به هم ريختن توازن طبيعت شود مى توان به پشتوانه اين قاعده از آن ممانعت به عمل آورد. نتيجه آنكه اين قاعده سايه خود را بر همه تلاشهاى انسانى افكنده است و به آنها نظم مى دهد.

2ـ اطلاق حرمت افساد در زمين

از جمله قواعدى كه مى توان در حوزه محيط زيست از آيات و روايات استنباط كرد، اطلاق حرمت افساد در زمين است. شمول اين قاعده بر مباحث محيط زيست مترتب بر دو بحث است: نخست اثبات اصل قاعده و ديگرى اثبات اطلاق آن.

1ـ1ـ اثبات قاعده

در قرآن درباره اصلاح و افساد آيات بسيارى وارد شده است. مهم ترين مقوله اى كه بين خداوند و فرشتگان او واقع شده و قرآن به تفصيل آن را گزارش كرده، احتجاج بين خداوند و فرشتگان در خصوص آفرينش انسان است كه بر مدار افسادگرى يا اصلاحگرى انسان مى چرخد.

فرشتگان ـ با هر زمينه ذهنى و تاريخى كه داشتند ـ بر اين باور بودند كه انسان موجودى افسادگر خواهد بود و خداوند متعال برخلاف ديدگاه آنان بر اين بود كه انسان موجودى آگاه و هوشمند است و بنابراين اصلاحگر خواهد بود.

در نگاه نخستين آنچه از اين گفت و گو به دست مى آيد آن است كه اصلاح مطلوب خداوند و فرشتگان و افساد مورد اكراه و ناخشنودى خداوند و فرشتگان او مى باشد و هدف از آفرينش انسان آگاهى و انديشه او در راستاى اصلاح و پرهيزا ز افساد است. نص اين جريان در قرآن به اين شرح است:

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: "من در زمين جانشينى خواهم گماشت"، گفتند: "آيا در آن كسى را مى گمارى كه فساد انگيزد و خونها بريزد؟ و حال آن كه ما با ستايش تو، ] تو را [ تنزيه مى كنيم; و به تقديست مى پردازيم." فرمود: "من چيزى مى دانم كه شما نمى دانيد." و ] خدا [ همه نامها را به آدم آموخت; سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: "اگر راست مى گوييد، از اسامى اينها به من خبر دهيد." گفتند: "منزهى تو! ما را جز آنچه ] خود [ به ما آموخته اى، هيچ دانشى نيست; تويى داناى حكيم" فرمود: "اى آدم! ايشان را از اسامى آنان خبر ده." و چون ايشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: "آيا به شما نگفتم كه من نهفته آسمانها و زمين را مى دانم; و آنچه را آشكار مى كنيد; و آنچه را پنهان مى داشتيد مى دانم؟".» [5]

در اين آيه انسان، جانشين خدا بر زمين قرار داده شده است و جانشين بايد حوزه جانشينى اش مشخص باشد و در همان محدوده كار كند. خداوند متعال در آيه ديگرى حوزه اين مأموريت و جانشينى را چنين تعيين كرده است:

( ... هو أنشأكم من الأرض و استعمركم فيها ) [6]

«او شما را از زمين پديد آورد و براى آبادانى در روى زمين مستقرتان كرد ... .»

افزون بر آن كه كار خداوند اصلاح و خير است و او خير مطلق مى باشد، انسان كه جانشين خدا بر زمين است نيز كارش بايد اصلاح و پرهيز از افساد باشد. در آيات مربوط به آفرينش انسان، به طور اجمال اين مطلب به دست مى آيد كه افسادگرى نارواست و انسان براى افساد آفريده نشده است. اين آيات جنبه گزارشى دارند و به طور صريح انشاء حكمى در خصوص حرمت افساد در آن وجود ندارد; اما از آنجايى كه انشاء حكم به زبان اخبار و گزارش از روشهاى به كار رفته در قرآن است، مى توان گفت از اين آيات حرمت افساد و مطلوبيت اصلاح فهميده مى شود. آيه ( الّذين ينقضون عهد اللّه من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر اللّه به ان يوصل و يفسدون فى الأرض اولئك هم الخاسرون ) [7] و نيز آيه بيست و پنجم سوره رعد و يكصد و پنجاه و دوم سوره شعراء و آيه نود و چهارم سوره كهف و آياتى از اين دست كه در آنها گزارش فساد اقوام و گروههاى گوناگون و دستور به دورى از افساد نهفته است شاهد مدعاى ماست. در همه اين آيات، انشاء و ايجاد حكم به زبان اخبار و گزارش است. دسته ديگرى از آيات، به طور صريح به ترك افساد دستور مى دهند و از فسادگرى نهى مى كنند. از اين قبيل آيات مى توان به موارد زير اشاره كرد:

1ـ ( و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و ادعوه خوفاً و طمعاً انّ رحمة الله قريب من المحسنين ) [8]

«و در زمين پس از اصلاح آن فساد مكنيد; و با بيم و اميد او را بخوانيد كه رحمت خدا به نيكوكاران نزديك است.»

اين آيه به طور صريح و عام از افساد در زمين نهى مى كند و نهى، ظهور در حرمت دارد، مگر آن كه قرينه اى موجب انصراف اين ظهور باشد يا موجب تعميم آن به مكروه اصطلاحى شود كه در صورت اخير باز هم مى تواند مستند مدعاى مطرح در مقاله باشد.

نكته شگفتى كه در اين آيه وجود دارد وقوع آن در بين آياتى است كه از نظام و توازن مستقر در طبيعت سخن مى گويد و اين امر، اگر موجب تخصيص موضوع فساد به مقوله فساد در طبيعت هم نشود، دست كم شمول حكم نهى از فساد بر فساد در طبيعت را اثبات مى كند.

آيات پيش از اين آيه درباره آفرينش آسمان و زمين در شش روز و استقرار عرش، گردش شب و روز، خورشيد، ماه و ستارگان به فرمان الهى بحث مى كند و آيات بعد از اين آيه نيز درباره پديده هايى چون باد و ابر و زنده كردن زمين، نزول باران و خلقت ميوه هاى گوناگون سخن مى گويد.

بديهى است كه نهى از فساد بايد شامل فسادهايى بشود كه در اين نظام هماهنگ و متوازن خلل ايجاد كند و چنين فسادهايى حرام باشد و از اين مقوله است فسادهايى كه موجب بر هم خوردن جغرافيايى طبيعت و آب و هوا مى شود.

2ـ ( ... و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها ذلكم خيرٌ لكم ان كنتم مؤمنين ) [9]

«و در زمين پس از اصلاح آن فساد مكنيد. اين براى شما اگر مؤمنيد بهتر است.»

اين آيه درباره رفتارهاى اجتماعى انسان است و با توجه به صدر آيه كه درخصوص نهى از كم فروشى مى باشد، در رفتارها و اعمال انسان و تعامل او با افراد ديگر جامعه ظهور دارد; اما اصل حرمت فسادگرى را مى رساند و شمول آن به مباحث مورد نظر اين نوشته را بايد از طريق اثبات اطلاق فساد و عموميت نهى اثبات كرد كه در ادامه بحث مطرح خواهد شد.

3ـ ( و من الناس من يعجبك قوله فى الحيوة الدنيا و يشهد اللّه على ما فى قلبه و هو اَلَدُّ الخطام و اذا تولى سعى فى الأرض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و اللّه لا يحب الفساد و اذا قيل له اتق اللّه اخذته العزة بالأثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد ) [10]

«و از ميان مردم كسى است كه در زندگى اين دنيا سخنش تو را به تعجب وا مى دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه مى گيرد و حال آن كه او سخت ترين دشمنان است و چون رياستى يابد كوشش مى كند كه در زمين فساد كند و كشت و نسل را نابود سازد و خداوند تبهكارى را دوست ندارد و چون به او گفته شود: "از خدا پروا كن" نخوت، وى را به گناه كشد. پس جهنم براى او بس است، و چه بد جايگاهى است.»

در اين آيه سخن از كسى رفته است كه چون به قدرت برسد به فسادگرى مى پردازد و موجب نابودى نسل و كشت مى گردد و خداوند تبهكارى و فساد را دوست ندارد. آنچه خداوند دوست ندارد و به طور صريح عدم رضايت خود را از آن ابراز مى دارد، در رديف حرامها قرار مى گيرد و خداوند در اين آيه تبهكارى را مبغوض خويش دانسته است.

اين آيه حرمت افسادگرى را از جهت مبغوض بودن كار در نگاه خداوند مى رساند و از آنجايى كه درباره فسادگرى سخن مى گويد كه عمل او موجب نابودى كشت و نسل مى شود، مى توان چنين استنباط كرد: هر عمل فاسدى كه به نسل انسان و به كشت و محصولات و توليد بشر زيان آور باشد و باعث نابودى آنها شود، فسادى منهى و حرام است.

بنابراين تصرف در طبيعت به گونه اى كه فساد در نسل ايجاد كند يا موجب نابودى كشت و زرع و محصولات مورد نياز بشر شود، حرام است.

امروزه تصرفات كلان در طبيعت و محيط زيست نسل بسيارى از حيوانات و موجودات زنده را از بين برده يا در شرف از بين بردن قرار داده است، چنان كه شمار زيادى از گونه هاى گياهى كه مورد نياز بشر بوده نابود شده است و با به هم ريختن «اكوسيستم» جهان تغييرات نامطلوبى در جهت توليد و كشت محصولات ايجاد شده و اين روند، نسل انسان را در آينده با مشكل جدى رو به رو مى سازد و مى توان گفت اين قبيل تصرفها از مصاديق بيّن فساد محرّم در آيه است.

4ـ ( و اذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد و بوّأكم فى الأرض تتخذون من سهولها قصوراً و تنحتون الجبال بيوتاً فاذكروا آلاء الله و لا تعثوا فى الأرض مفسدين ) [11]

«و به ياد آوريد هنگامى را كه شما را پس از عاد جانشينان ] آنان [ گردانيد و در زمين به شما جاى ] مناسب [ داد. در دشتهاى آن ] براى خود [ كاخهايى اختيار مى كرديد، و از كوهها خانه هايى مى تراشيديد. پس نعمتهاى خدا را به ياد آوريد و در زمين سر به فساد بر مداريد.»

شاهد ما قسمت پايانى آيه است كه از فسادگرى در زمين نهى كرده است. گرچه آيه درباره اقوام پيشين است و قرآن دستور الهى به آنان را گزارش مى كند; اما اوامر و نواهى قرآن براى امت اسلامى به طور مطلق حجت است; چه آنكه به طور مستقيم به امت مسلمان خطاب شده باشد يا آنكه مخاطب امتهاى پيشين باشد. آيه نهى از فسادگرى در زمين مى كند و همان گونه كه پيشتر يادآور شديم نهى، ظهور در حرمت دارد و بدين وسيله حرمت فسادگرى بر روى زمين اثبات مى شود.

براى اثبات حرمت فساد و افساد بر زمين آيات و روايات بسيارى وجود دارد كه در اين جا به همين مقدار از آيات بسنده مى شود و از آوردن رواياتى كه بر حرمت فسادگرى در روى زمين دلالت مى كنند، به دليل پرهيز از طولانى شدن مطلب صرف نظر مى شود. فساد در روى زمين را عقل بشرى نيز تقبيح مى كند و اگر قاعده مشهورى كه حاكى از محرّم بودن شرعى هر آنچه كه عقل آن را قبيح دانسته و حرام مى شمارد، در نظر آوريم، حرمت افسادگرى كاملاً اثبات مى شود.

از آنچه گذشت حرمت افساد بر روى زمين پيداست. اين حرمت درباره رفتارهاى اجتماعى بشر، اتفاقى است و كسى در آن ترديد ندارد.

بر همين اساس فقيهان پاره اى از كيفرهاى شرعى را درباره شخص افسادگر در روى زمين اثبات مى كنند; اما نسبت به رفتارهايى كه زيان آن به طور غيرمستقيم بر بشر وارد مى شود يا به تعبير دقيق تر رفتارهاى غيراجتماعى انسانها كه موجب فساد و خرابى در زمين مى گردد و طبيعت را به نابودى مى كشاند، آيا حرمت مزبور مصداق پيدا مى كند يا نه؟

همان گونه كه پيش تر يادآور شديم، اثبات اين مطلب منوط به اثبات اطلاق فساد و عموميت نهى تحريمى در آيات ياد شده است. در بحثهاى اصولى اين مطلب به اثبات رسيده است كه اصل در موضوعات و مفاهيم، اطلاق است و اگر جمله اى يا اصطلاحى بدون قيدى خاص به كار رود، از آن اطلاق فهميده مى شود، مگر آنكه قرينه مقامى، آن را قيد بزند و دايره شمول اصطلاح را محدود كند.

درباره اصطلاح فساد و فسادگرى چنين قرينه اى وجود ندارد; زيرا هر آنچه ضد صلاح باشد، چه در رفتارهاى اجتماعى بشر و چه در رفتارهاى وى در ارتباط با طبيعت، حيوان و غير آن، فساد ناميده مى شود. همان گونه كه ايجاد فساد در زندگى اجتماعى انسانها از نظر عقل نكوهيده و از نگاه شرع حرام است، هرگونه تصرف در طبيعت و محيط زندگى كه منجر به از بين رفتن صلاح و درستى باشد، نكوهيده و حرام خواهد بود.

هيچ دليل خاصى وجود ندارد كه تصرفات تخريبى انسان در طبيعت را از تحت عنوان فسادگرى خارج سازد. افزون بر آن كه سياق شمارى از آياتى كه پيشتر نقل كرديم ظهور در حرمت فساد در طبيعت و محيط زيست داشت: زيرا چنان كه گفتيم بعضى از آن آيات در سياق آياتى قرار گرفته بودند كه از نظام موزون و هماهنگ و بسامان طبيعت سخن مى گفتند و در چنين شرايطى، نهى موجود درباره فسادگرى در آيه هاى ياد شده به همان نظم و اصلاحى بر مى گردد كه متكلم درباره آن سخن مى گويد. براى توضيح بيشتر چند مورد ديگر از آيات قرآنى را در ذيل مطرح مى كنيم:

1ـ ( ولو اتّبع الحق أهواءِهم لفسدت السموات و الأرض و من فيهنّ ... ) [12]

«و اگر حق از هوسهاى آنها پيروى مى كرد، قطعاً آسمانها و زمين و هر كه در آنهاست تباه مى شد ... .»

اين آيه و آيات قبل درباره مستكبران است و يادآور مى شود كه اگر حق از هوسهاى آنها پيروى مى كرد، در زمين و آسمان فساد ايجاد مى شد. اگر هوسهاى آنان منحصر به رفتارهاى اجتماعى مى بود و هيچ نوع بازتابى در تكوين نمى داشت، تأثير آن هوسها در آسمانها و ساكنان آن مفهوم روشنى نمى داشت; زيرا در اين صورت به نابودى در روى زمين و زمينيان منحصر مى شد; اما آيه تصريح مى كند كه هوسهاى آنان نه تنها بر زمينيان مؤثر است، بلكه بر زمين و آسمانها و ساكنان آنها نيز مؤثر است.

بنابراين هوسهاى انسان به گونه اى شمول دارد كه هم رفتارهاى اجتماعى او را شامل مى شود و هم رفتارهاى مؤثر در طبيعت را فرا مى گيرد. از اين رو وقتى سخن از فسادگرى انسان به ميان مى آيد، فسادگرى وى به طور عام و فراگير مطرح است و رفتارهاى ناشايست مؤثر در جامعه و افراد و رفتارهاى ناشايست و مخرب در طبيعت و محيط زيست را در بر مى گيرد.

2ـ ( ظهر الفساد فى البرّ و البحر بما كسبت ايدى الناس ليذيقهم بعض الّذى عملوا لعلّهم يرجعون ) [13]

«به سبب آنچه دستهاى مردم فراهم آورده، فساد در خشكى و دريا نمودار شده است، تا ] سزاى [ بعضى از آنچه كرده اند، به آنان بچشاند، باشد كه بازگردند.»

در اين آيه از آشكار شدن فساد در خشكى و دريا در نتيجه كاركرد انسانها سخن رفته است. ممكن است كسى مدعى باشد كه منظور جنگ و جدالها و كشت و كشتارهايى است كه بين انسانها و اقوام گوناگون در طول تاريخ پيش آمده است; اما امروزه كه تأثير مخرب عملكرد انسان در سطح زمين، هوا و دريا در شكل تخريب روند طبيعى آنها نمود پيدا كرده، آيه مفهوم روشن ترى يافته و ضرورتى ندارد كه مفهوم مجازى آن را در نظر بگيريم و تا زمانى كه سخن قابل حمل بر معناى حقيقى است جايى براى حمل آن بر مفهوم مجازى نيست. بنابراين فسادِ مورد نهى، اطلاق دارد و بر فسادهاى به وجود آمده در محيط زيست و طبيعت در نتيجه عملكرد ناشايست انسان هم دلالت مى كند.

از آنچه گذشت مى توان «اطلاق حرمت فساد در زمين» را اثبات كرد و آن را به عنوان يك قاعده فقهى در موضوعات مرتبط با طبيعت و محيط زيست به كار گرفت. يادآورى اين نكته اهميت دارد كه قاعده «اطلاق حرمت افساد در زمين» هم از نظر مفهوم و هم از نظر دلايل و مستندات نيازمند كنكاش فزون ترى است.

ادامه دارد

پى نوشت :

[1] - سوره حجر (15) آيه 16 ـ 22.

[2] - سوره فرقان (25) آيه 2.

[3] - سوره بقره (2) آيه 30.

[4] - سوره فاطر (35) آيه 43.

[5] - سوره بقره (2) آيه 30 ـ 33.

[6] - سوره هود (11) آيه 61.

[7] - «همانانى كه پيمان خدا را پس از بستن آن مى شكنند; و آنچه را خداوند به پيوستنش امر فرموده مى گسلند و در زمين به فساد مى پردازند; آنان اند كه زيان كاران اند.» سوره بقره (2) آيه 27.

[8] - سوره اعراف (7) آيه 56.

[9] - سوره اعراف (7) آيه 85.

[10] - سوره بقره (2) آيه 204 ـ 206.

[11] - سوره اعراف (7) آيه 74.

[12] - سوره مؤمنون (23) آيه 71.

[13] - سوره روم (30) آيه 41.